

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی لزوم یا عدم لزوم رعایت خصوصیات وضع در استعمال

به نظر ما استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا استحاله عقلی ندارد. مرحوم آخوند(ره) نیز که قائل به استحاله است می‌فرماید: با این فرض که استحاله را مدنظر قرار ندهیم دلیلی وجود ندارد که استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا جایز نباشد. مرحوم آخوند(ره) در ادامه به دو مطلب اشاره نموده است: الف- کلام مرحوم صاحب معالم(ره) ب- کلام مرحوم میرزای قمی(ره).

مطلب نخست: دیدگاه مرحوم صاحب معالم(ره)

مرحوم صاحب معالم رحمه الله ادعا نموده است که وحدت در معنا به صورت قیدیت در نظر گرفته شده است به این بیان که واضع در وضع لفظ معنا را با قید وحدت در نظر گرفته است؛ مثلاً زمانی که واضع لفظ عین را برای معنای باکیه وضع نمود قید وحدت را مقرر نمود تا در استعمال معنای دیگری اراده نشود؛ در نتیجه استعمال لفظ در معنایی دیگر یا جایز نیست و یا مجاز است. مرحوم آخوند رحمه الله در مقابل می‌فرماید: اشکال این مسئله واضح بوده و وحدت نمی‌تواند قید برای موضوع له باشد.

در مقصود مرحوم آخوند رحمه الله از تعبیر «واضح المنع» اختلاف شده است. برخی می‌گویند: مراد ایشان این است که عقل نمی‌تواند وحدت را قید برای موضوع له قرار دهد به این بیان که معنا دارای دو نوع وحدت است: **الف- ذاتی:** وحدتی است که حتی با فرض اجتماع با معانی دیگر قابل جداسازی نبوده و همواره همراه آن است.

ب- عرضی: وحدتی که مقوم آن لحاظ معنا بوده و در استعمال است نه وضع؛ یعنی در هنگام استعمال لفظ، یک معنا لحاظ می‌شود و چیزی که مقوم آن می‌باشد محال است قید برای موضوع له قرار گیرد، چرا که این قیود مربوط به استعمال بوده و استعمال متأخر از وضع است پس محال است آنچه در رتبه مقدم قرار در رتبه متأخر واقع شود.

مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف در اشکال می‌فرماید: این معنا صحیح نیست زیرا مانعی وجود ندارد که واضع در موضوع له قیدی که مربوط به استعمال است را مطرح نماید همان‌گونه که در معنای حرفی گفته می‌شد «وضع لیراد»؛ مثلاً واضع در هنگام وضع می‌گوید من لفظ عین را برای باکیه وضع نمودم به این شرط که استعمال کننده در استعمال تنها همین معنا را لحاظ نماید.

به بیان دیگر هر چند مقوم استعمال این است که تا استعمال موجود نشود لحاظ وحدت ممکن نیست اما در مسئله بحث قصد نداریم متأخر را مقدم نماییم. بلکه درصدد اثبات این مطلب هستیم که واضع در هنگام وضع لفظ برای معنا می‌گوید وضع مشروط بر این است که استعمال کننده در هنگام استعمال از میان معانی متعدد لفظ را فقط در یک معنای خاص استفاده نماید.

در معنای «واضح المنع» بهتر این است که بگوئیم مقصود از حیث تبادر مقصود است یعنی با استعمال لفظ «عین»، «باکیه» به ذهن می‌آید اما قید وحدت در آن وجود ندارد.^[1]

مطلب دوم: دیدگاه مرحوم میرزای قمی(ره)

مرحوم میرزای قمی رحمه الله می‌فرماید: قید مذکور برای موضوع له نیست بلکه از حالات وضع می‌باشد یعنی از یک طرف واضح در هنگام وضع لفظ «عین» برای «باکیه» فقط یک معنا را در ذهن داشته‌است. از طرف دیگر معانی لغات مانند عبادات توقیفی بوده و تمام اجزاء و خصوصیات مدنظر واضح در هنگام وضع باید رعایت شود که در این مسئله مقصود وحدت معنا است در نتیجه استعمال لفظ در بیش از یک معنا از این حیث جایز نیست.

به بیان دیگر باید دید استعمال لفظ در بیش از یک معنا برخلاف وضع است یا خیر که اگر برخلاف وضع باشد استعمال مجازی بوده و برای این استعمال باید قرینه اقامه نمائیم.

به تعبیر دیگر باید دید آیا لازم است خصوصیات زمان وضع در استعمال رعایت شود یا خیر؛ مثلاً اگر واضح لفظی را تنها برای یک معنا وضع نمود اما قید وحدت در معنا را نیاورد آیا رعایت وحدت در حالت استعمال معتبر است یا خیر؟!

مرحوم آخوند رحمه الله در توضیح می‌فرماید: توقیفی بودن معانی لغات سبب عدم استعمال چنین لفظی در معانی متعدد نیست؛ به این بیان که گاهی وحدت قید برای وضع و موضوع له است مانند این‌که وجود لفظ قید برای وضع بوده و معنا مقید به این لفظ است پس لفظ رکن برای معنا می‌باشد. اگر وحدت قید بود استعمال در بیش از یک معنا برخلاف وضع و موضوع له بوده پس صحیح نیست.

به بیان دیگر یکی از ارکان وضع تصور لفظ و رکن دیگر تصور معنا است و این‌ها جزء قیود وضع می‌باشند پس اگر از بین بروند وضع نیز از بین خواهد رفت یعنی اگر واضح لفظ یا معنا را تصور ننماید وضع محقق نمی‌شود. بنابر این اگر وحدت قید برای وضع یا قید برای معنا یا موضوع باشد استعمال لفظ در بیش از یک معنا صحیح نیست.

اما مدعا این است که وحدت از اوصاف و حالات وضع می‌باشد یعنی در هنگام وضع لفظ برای معنا، در ذهن واضح فقط یک معنا وجود داشته‌است که در این صورت هر چند قائل به توقیفی بودن شویم اما رعایت آن حالات لازم نیست؛ مثلاً نشستن واضح بر منبر در هنگام وضع، از حالات و اوصاف او و به تعبیر دیگر ظرف آن است.^[2]

اهمیت پرداختن به تراث و کلمات قدماء

در بحث خارج تأکید دارم ابتدا باید متن کتاب کفایه روشن شود. تا این زمان متنی که بتواند در برابر متن کفایه قد علم کند وجود ندارد. البته بزرگانی مثل مرحوم شهید صدر رضوان الله تعالی علیه حلقات را نوشته‌اند که مزایایی نسبت به کفایه دارد اما از حیث اتقان در تعابیر و از حیث علمیت اگر تمام حلقات جمع شود به اندازه یک سطر کفایه نمی‌شود. این حرفها که این روزها در حوزه زده می‌شود حلقات به جای کفایه باید برای ما روشن نیست روی چه حسابی زده می‌شود؟ شما بگوئید کنار کفایه حلقات را بخوانید که واقعاً خوب است، حتی لازم است.

من یک وقتی نجف خدمت حضرت آیت الله سیستانی دام ظلّه (هفت هشت سال پیش) عرض کردم من شنیدم در نجف قرار بر این شده که به جای رسائل، حلقات گذاشته شود؛ فرمودند ابداً به هیچ وجهی، حالا بعضی از مدارس شاید، ولی بنای اصلی

حوزه همان رسائل است.

رسائل و مکاسب و کفایه ارکان اجتهاد شده، چه بخواهیم و چه نخواهیم، اینها بدیل ندارد بعداً هم بدیل نخواهد داشت. مرحوم محقق اصفهانی تمام افکار و انظارش را حول این عبارت‌های کفایه دارد، شما تا کفایه را نخوانید چطور می‌توانید عبارات اصفهانی را دقت کنید؟ تا مکاسب را نخوانید چطور عبارات و تحقیقات اصفهانی را در مورد مکاسب می‌توانید بررسی کنید؟ امروز این به عنوان سرمایه‌ی اصلی اجتهاد شده، ما بخواهیم اینها را جابجا کنیم، کم و زیاد کنیم، ضربه زدیم، واقعاً به اجتهاد ضربه می‌زنیم.

این یک رود جاری است، من نمی‌خواهم تشبیه کنم به برخی از کتابهای دیگر، رسائل، مکاسب و کفایه؛ یک وقتی هست که استدلال‌ها استدلال‌های موهون و ضعیف و زود قابل جواب است، فرض کنیم در کتاب معالم بعضی از مباحثش ممکن است همینطور باشد، من خودم چهار دوره یا پنج دوره معالم گفتم از سال 61 تا 64 در مدرسه رضویه قم معالم گفتم، شرح مفصلی هم همان زمان بر معالم نوشتم یکی از آقایان از من گرفت و نفهمیدم آن کتاب چی شد؟! بعضی از استدلال‌ها این چنین است، اما رسائل اینطور نیست، کفایه و مکاسب اینطور نیست، مثل یک رود جاری است که همینطور باید برویم از این استفاده کنیم و خودمان به اجتهاد نزدیک شویم. اگر یک شیخ انصاری دوباره بیاید و بتواند با آن قوت بنویسد.

یک وقتی یک کسی گفت به آقای بروجردی عرض کرده بودند که شما هم یک متنی مانند شرایع محقق بنویسید، آقای بروجردی با آن عظمت فقهی فرموده بودند که من یک سطر هم مثل شرایع نمی‌توانم بنویسم! اینها عباراتی نیست که بگوئیم یک کسی یک مقداری معلومات دارد و می‌تواند متنی بنویسد، اینطور نیست.

ما موافقم و قبلاً هم گفتیم شورای محترم حوزه اگر می‌خواهد غنای علمی به این حوزه بدهد که تا به حال نداده، اگر می‌خواهد غنای علمی به این حوزه بدهد بیاید یک مباحثی را اضافه کند، بگوید کنار مکاسب چند کتاب اقتصادی راجع به مباحث اقتصادی درباره تورم، بورس، حقیقت پول، مالکیت معنوی را طلبه بداند، یا مباحثی که در کتاب الفائق آمده به هیچ وجه قابلیت متن درسی ندارد، به عنوان یک کتاب مطالعاتی عیبی ندارد، به عنوان یک کتاب مباحثه عیبی ندارد.

شما الآن ببینید همین مرحوم آخوند این دو نظریه صاحب معالم و مرحوم میرزا را چطوری مطرح می‌کند؟ این یک لطفی بوده که خدا به این مرد کرده، اصول را به این نحو نوشته، ما یک وقت دنبال راحت طلبی هستیم که این ضمیر به کجا برمی‌گردد... اینجا به جای اینکه بگوید واضح المنع علتش را ذکر می‌کرد که من فکر نکنم، معنای متن این است که یک چیز محوری بیاورد و خواننده دائماً فکر کند، یکی بگوید واضح المنع عقلاً و یکی بگوید واضح المنع من حیث التبادر، اینها چیزهایی است که باید توجه شود. آنچه ما می‌فهمیم این است و شاید آن آقایان بهتر از ما بفهمند!

متن نوشتن یک احاطه اجتهادی بسیار قوی می‌خواهد که این یک جهتش هست، اما اینکه ترتیب بحث، تنظیم بحث، قوت در عبارات، اینها چیزهایی است که کمتر در افراد جمع می‌شود. اینکه من می‌گویم نخواهد آمد یعنی به حسب ظاهر نمی‌آید، ممکن است معجزه شود کسی قوی‌تر از شیخ و آخوند بیاید. مرحوم کمپانی هم با کلمات شیخ، کمپانی شد.

همه دعوای ما همین است که می‌گوئیم برای اینکه حوزه رشد داشته باشد، بالنده باشد، برای اینکه یک مدرس خارج فقط تکرار مکررات نکند، باید اینها دقیق و عمیق خوانده شود، از اینها عمیق‌تر اگر داریم بیاورید؟! ولی تا حالا نیامده، ما می‌گوئیم بعد هم شاید بعید است، استبعاد می‌کنیم و نمی‌گوئیم عادتاً محال است. شما یک ساختمان خیلی محکمی الآن دارید که اگر رفتید یک ساختمان محکم‌تر بنا کردید نقل مکان بفرمائید اما تا مادامی که این ساختمان محکم‌تر را ندارید چرا این را خرابش می‌کنید و باید همین را استفاده کنید.

[1]. «مَجْمَلُ الْقَوْلِ فِيهِ: [أَنَّ الْمَعْنَى لَهُ وَحْدَةً ذَاتِيَّةً] لَا يَنْسَلِخُ عَنْهَا أَبَدًا وَ لَوْ اجْتَمَعَ مَعَ غَيْرِهِ، وَ لَهُ وَحْدَةٌ عَرْضِيَّةٌ، وَ هِيَ كَوْنُهُ وَاحِدًا فِي اللَّحَاطِ، وَ مَا يَعْقِلُ أَنْ يَكُونَ قَيْدًا هُوَ الثَّانِي. وَ حِينَئِذٍ فَيَشْكَلُ: بِأَنَّ الْوَحْدَةَ. اللَّحَاطِيَّةُ مَقْوَمَةٌ لِلِاسْتِعْمَالِ، فَيَسْتَحِيلُ أَخْذُهَا فِي الْمَوْضُوعِ لَهُ. وَ يَنْدَفِعُ بِمَا عُرِفَتْ فِي نِظَائِرِهِ: مِنْ أَنَّ اعْتِبَارَ أَمْثَالِ هَذِهِ الْأُمُورِ- بِنَحْوِ الْإِشَارَةِ إِلَى ذَاتِ الْمَوْضُوعِ لَهُ- مَعْقُولٌ، فَيَضَعُ اللَّفْظَ بِإِزَاءِ الْمَعْنَى الَّذِي يَصِيرُ بِاللَّحَاطِ الْاسْتِعْمَالِي مَوْصُوفًا بِصِفَةِ الْوَحْدَةِ فِي قِبَالِ مَا لَا يَصِيرُ كَذَلِكَ.» نِهَآيَةُ الدَّرَآيَةِ فِي شَرْحِ الْكِفَآيَةِ، ج 1، ص: 156.

[2]. «فَانْقَدَحَ بِذَلِكَ امْتِنَاعَ اسْتِعْمَالِ اللَّفْظِ مَطْلَقًا مَفْرَدًا كَانَ أَوْ غَيْرَهُ فِي أَكْثَرِ مِنْ مَعْنَى بِنَحْوِ الْحَقِيقَةِ أَوْ الْمَجَازِ وَ لَوْ لَا امْتِنَاعُهُ فَلَا وَجْهَ لِعَدَمِ جَوَازِهِ فَإِنْ اعْتَبَارَ الْوَحْدَةَ فِي الْمَوْضُوعِ لَهُ وَاضِحَ الْمَنْعِ وَ كَوْنَ الْوَضْعِ فِي حَالِ وَحْدَةِ الْمَعْنَى وَ تَوْقِيفِيَّتِهِ لَا يَقْتَضِي عَدَمَ الْجَوَازِ بَعْدَ مَا لَمْ تَكُنِ الْوَحْدَةُ قَيْدًا لِلْوَضْعِ وَ لَا لِلْمَوْضُوعِ لَهُ كَمَا لَا يَخْفَى.» كِفَآيَةُ الْأُصُولِ (طَبْعُ آلِ الْبَيْتِ)، ص: 36 وَ 37.